

جامعه جنبشی

عباس کاظمی¹

مفهوم جامعه جنبشی² در درجه اول ناظر به نقش جنبشهای اجتماعی در دگرگونی و تعیین جهت تحولات اجتماعی است و در درجه دوم بر اولویت جنبشهای اجتماعی در برابر احزاب و گروههای سازمان یافته سیاسی اشاره دارد. در بسیاری از جوامع مدرن احزاب و گروههای سیاسی بازیگران مهم تحولات اجتماعی سیاسی در نظر گرفته می شوند اما در جامعه ایران بنظر می رسد برای جنبشها باید از چنین نقشی قایل شد.

استدلال نوشتار حاضر این است که مفهوم جامعه جنبشی طریقی مطلوب جهت درک تحولات و رویدادهای اجتماعی در ایران است. تصور من این است که تحولات در ایران بیشتر از خلال جنبشهای اجتماعی قابل پیگیری است و از این رو نقش احزاب و گروههای سیاسی به نسبت کمتر از جنبشهای اجتماعی است. اهمیت جنبشهای اجتماعی در ایران به میزانی است که می توان جامعه ایرانی را جامعه جنبشی نام نهاد. قبل از آنکه به خصائص جامعه جنبشی بپردازم باید توضیح دهم که نمود جنبش اجتماعی در جهان خارج چیست؟ از طریق چه شواهدی به وجود جنبش اجتماعی پی می بریم؟

به طور کلی سه پارادایم را می توان در این باب از هم تمییز داد. در پارادایم اول نظریه پردازانی قرار می گیرند که معتقدند جنبش اجتماعی وقتی به وقوع می پیوندد که تغییری اجتماعی رخ داده باشد یا حداقل گروه یا جماعت مورد نظر در مسیر تغییر گام هائی برداشته باشند. دسته دوم بر وجود اعتراض سیاسی یا اجتماعی تاکید می کنند و نفس فراگیر شدن اعتراض را برای پدید آمدن جنبش کافی می دانند. تلقی دیگری هم از پدید آیی جنبش وجود دارد که بیشتر با نظریه های مطالعات فرهنگی همخوان است. در این تلقی تاکید می شود که جنبش اجتماعی با کردار مقاومت پدید می آید. به این معنا که وقتی می توانیم از

¹ عضو هیئت علمی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران. akazemi@ut.ac.ir

² Movmental Society

ظهور جنبش اجتماعی در جامعه سخن بگوییم که کردارهایی مبتنی بر مقاومت مشاهده شود. شاید در اینجا لازم باشد که بر مفهوم کردار و مفهوم مقاومت توجه بیشتری بکنیم. مقاومت در این نوشتار با مفهوم اعتراض تفاوت دارد. اعتراض همان چیزی است که علمای سیاست درک درستی از آن ارائه کرده‌اند و ضرورتاً نقش آگاهی عملی معترضین را در تجمعات یا اعمال اعتراضی در نظر می‌گیرد. مثلاً برای اعتراض باید جماعتی از آدمها در خیابان یا هر جای دیگر گردهم آیند و شعارهایی سردهند و به طور عملی و شفاف خواسته‌های خود را برای تغییر بیان دارند. اما مقاومت می‌تواند اشکال مختلف فرهنگی و اجتماعی داشته باشد. در مقاومت که مفهومی وسیعتر از اعتراض را در برمی‌گیرد کردارهایی به وقوع می‌پیوندد که اراده قدرت در آن به منازعه کشیده می‌شود. در اینجا نقش چندانی برای عمل آگاهانه جماعتی معترض در نظر گرفته نمی‌شود بلکه برنفس کردار مقاومت تاکید می‌گردد. مفهوم کردار، مقاصد انسانی را با شرایط اجتماعی در هم می‌آمیزد و به امری و برای کنشهای قصدمند اشاره دارد و مفهوم مقاومت نیز ضرورتاً در نمایشی اعتراضی رخ نمی‌نماید و ای بسا تجلی بیرونی چندانی نداشته باشد. در حالی که اعتراض بعدی نمایشی دارد مقاومت در کردارها، مستور است. در صورت ایجاد ارتباط مفهوم مقاومت (آن گونه که در مطالعات فرهنگی طرح می‌شود) با جنبش اجتماعی می‌توانیم جنبشهای اجتماعی را در طیفی وسیعتر مطالعه کنیم و پدیده‌های بیشتری را ذیل آن بررسی نمائیم.

یکی از معماها در علوم اجتماعی کیفیت و سرشت قدرت است. بسته به چگونگی تحلیل ما از قدرت، رویکرد و نگاه ما نسبت به مقاومت هم شکل می‌گیرد. اگرچه مطالعات فرهنگی دریچه‌های جدیدی برای فهم قدرت گشوده است اما همچنان سرشت قدرت از خصائصی معمائی برخوردار است. در این سنت نظری، قدرت حضوریی همه‌جائی دارد و صرفاً در این یا آن نهاد قابل رویت مستقر نیست. قدرت در شبکه‌های اجتماعی سنگر گرفته است در عین حال از آنجا که هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند کاملاً از قدرت لبریز شود امکان مقاومت منتفی نخواهد بود. این وضعیت قبل از آنکه به عملکرد مقاومت متکی باشد به سرشت قدرت وابسته است. در مطالعات فرهنگی از پیوند قدرت و شکل بندی‌های اجتماعی و معرفتی سخن گفته می‌شود.

نابرابری مفهوم کلیدی در بحث ما است که نظامهای مبتنی بر جنبشهای اجتماعی و قدرت حول آن شکل می‌گیرند. قدرت

در هر جامعه ای عامل ایجاد نابرابری است و همین مسئله نیز موضع مناقشه جنبشهای اجتماعی قرار می گیرد. می دانیم که نابرابری همیشه در هر جامعه ای وجود دارد اما مسئله در علوم اجتماعی این است که چه میزان از نابرابری شرایط شکل گیری جنبشهای اجتماعی را تسهیل می سازد. آنچه نقش قدرت را در ارتباط با نابرابری پیچیده می سازد این است که قدرت هم موجد نابرابری است هم تثبیت کننده آن. به این معنا که نقش مهم قدرت را صرفا نباید در ایجاد نابرابریها دنبال کرد بلکه نقش مهم دیگر این است که چگونه قدرت از طریق سازوکارهای مشروع ساز، نابرابریها را حفظ و بازتولید می کند. اما اگر بخواهیم به تاریخ نابرابری نگاه کنیم می دانیم که نابرابری مفهومی واحد نیست بلکه امروزه می توان از نابرابریها سخن گفت. زمانی مارکس صرفا بر نابرابری طبقاتی انگشت گذاشت و آن نابرابری را مادر سایر نابرابریها برشمرد. اما امروزه نابرابریها هر یک موجودیتی مستقل و حیاتی درخور یافتند و هر یک به تنهایی عاملی برای تشکیل جنبشی اجتماعی گردیدند. شکی نیست که نابرابریها و تبعیضها موجب متکثر شدن جنبشهای اجتماعی می شوند. نابرابریهای جنسیتی، قومیتی، نژادی، مذهبی و سنی امروزه در کنار نابرابری طبقاتی اهمیت یافته است. جریانهایی که حول این شکافهای اجتماعی شکل می گیرند جامعه را در نهایت به وضعیت انتقادی مارکس نزدیک می سازند؛ یعنی جامعه در نهایت به دو دسته بزرگ فرادستان و فرودستان تقسیم می شود. در عین حال این تقسیم بندی تفاوتی بی شماری با تقسیم بندی طبقاتی مورد نظر مارکس دارد. مهمترین وجه تمایز در این است که فرادستان و فرودستان به هیچ وجه جبهه ای متحد را برای انقلاب و دگرگونی رادیکال شکل نمی دهند و همین طور گروهی منسجم در نظر گرفته نمی شوند. موقعیت فرودستی موقعیت یکسان و یکدست نیست، فرودستی جنسیتی نمی تواند با فرودستی قومیتی یا مذهبی ادغام شود اگرچه می تواند در برخی شرایط و برهه های تاریخی اتحادی ناخواسته بین آنها پدید آید. از این رو بین شقاق موجود در جامعه جدید با جامعه قرن نوزدهمی مورد نظر مارکس تفاوتی ماهوی وجود دارد. اما می توان برای این نکته پای فشرد که دست کم می توان جامعه جدید را بر مبنای تمایز میان فرادستان و فرودستان تحلیل کرد. خصوصا اینکه جامعه ایرانی چندان با مفهوم طبقه قابل فهم نیست.

برای جامعه‌ای مثل ما اساساً طبقه معنای مشخص و روشنی ندارد. مفهوم فرادستی و فرودستی که لزوماً در طبقه هم جای ندارد برای ما مفهومی کارآمدتر است. همان طور که گفته شد این دوتائی برخلاف دوتائی مارکس (طبقه حاکم / طبقه محکوم) از موقعیت تثبیت شده‌ای برخوردار نیست. به این معنا که فرد یا گروهی می‌تواند در موقعیتی فرادست و در موقعیتی دیگر فرودست باشد. مثلاً در ایران، دختر جوان تهرانی از آن جهت که فارس و شیعه مذهب است فرادست محسوب می‌شود اما به لحاظ سنی و جنسی در موقعیتی فرودست بسر می‌برد. روشن است که فرودستی یا فرادستی به عامل‌های تعیین‌کننده متعددی چون موقعیت جنسی، سنی، نژادی، مذهبی، قومیتی و نظایر آن بستگی دارد. در صورتی که گروه یا فردی در چند عامل مذکور موقعیتی فرودست داشته باشد احتمال بیشتری برای شکل‌گیری اعتراضات آشکار و فراگیر وجود دارد. جنبش‌هایی که در چنین موقعیتی فرودستانه شکل می‌گیرند بیشتر به رفتارهای رادیکال می‌پردازند.

در عین حال به لحاظ جامعه‌شناختی، مسئله اینجا پدید می‌آید که در جامعه‌ای ممکن است گروه‌هایی در برخی از مهمترین عوامل و ابعاد فرودست محسوب شوند اما اعتراض یا مقاومتی گسترده در نگیرد. این همان برهه‌ای است که نظام بازتولید ایدئولوژی عملکرد مطلوبی دارد و شکافها و نابرابری‌ها گسترده را با سیمانهای ایدئولوژی رفو می‌کند. چگونه می‌توان به روشنی به این سوال پاسخ گفت که علی‌رغم وجود نابرابری‌های متعدد، موقعیت جامعه عادی بنظر رسد و افراد و گروهها نه تنها دردی احساس نکنند بلکه شرایط را مطلوب ارزیابی کنند. قطعاً برای حل مسئله باید به نابرابری بزرگتری اشاره کرد که نقش تعیین‌کننده‌ای در پنهان کردن شکافهای بزرگ اجتماعی در جامعه دارد. میان نابرابری‌های مختلف موجود در جامعه که جنبش‌های اجتماعی مختلف حول آنها شکل می‌گیرند شکل دیگری از نابرابری وجود دارد که برخلاف سایر اشکال، عملکردی معکوس دارد یعنی مانع شکل‌گیری اعتراضات یا مقاومت‌های اجتماعی می‌شود. **نابرابری در دسترسی گفتمانی** چنین نقشی ایفا می‌کند. به این معنا که همه گروه‌هایی که در جامعه وجود دارند به یک اندازه به گفتمانهای مختلف دسترسی ندارند. برخی دسترسی کامل، برخی دسترسی مشروط و برخی فاقد دسترسی آزاد گفتمانی هستند. البته جامعه‌ای را نمی‌توان سراغ گرفت که به کلی دسترسی گفتمانی را توانسته باشد ناممکن سازد. در هر صورت اشکالی ضعیف از دسترسی برای برخی گروه‌های پیشرو به شکلی به ظاهر «نامشروع» فراهم

خواهد شد. اما جامعه در کلیت خود با گفتمانی رسمی مواجه است و امکان دسترسی آزاد کلیت جامعه به گفتمانهای رقیب وجود ندارد. در وضعیتی که نابرابری های گفتمانی به حداعلای خود می رسد، سایر نابرابریها که موتور محرک جنبشهای اجتماعی محسوب می شوند عملکردی ضعیف می یابند. فرادستانی که ابزارهای ارتباطی را در اختیار دارند به خوبی می توانند وضعیت نابرابر را توجیه نمایند و شرایط را عادی جلوه دهند. این چنین است که نابرابری در دسترسی گفتمانی توضیح دهنده عدم شکل گیری جنبشهای اجتماعی فراگیر خواهد بود. در جامعه نیمه باز ایرانی اگرچه دسترسی گفتمانی در موقعیت رسمی محدود شده است اما در عمل شهروندان در شهرهای بزرگ دسترسی های گفتمانی «نامشروعی» در اختیار دارند. در عین حال برخی از لایه های فرودستان شهرستانی که از سرمایه های فرهنگی و اقتصادی مطلوبی برخوردار نیستند فاقد دسترسی های لازم هستند. بدین ترتیب موقعیت نابرابر در دسترسی گفتمانی در ایران از جایگاه ویژه خود برخوردار است. این موقعیتی که جامعه ایرانی را در میان خط گسل دسترسی و عدم دسترسی گفتمانی قرار می دهد شکل ممتاز جنبشی آن را نیز تعیین می کند. این گونه است که برای مثال زنان سهمی در پدید آمدن جامعه جنبشی دارند اما خود هنوز جنبش اجتماعی مستقلی را پدید نیاوردند. البته شکاف هایی وجود دارد و زنان واقعاً فکر می کنند که موضوعات زیادی حول و حوش موضوع جنسیت برایشان وجود دارد. اما آنچه در واقع مانع از آن می شود که آنها در موقعیت جنبش مستقل قرار بگیرند این است که آنها دسترسی گفتمانی متکثری ندارند. داشتن این دسترسی ها باعث می شود که با هژمونی فرادستان کنار بیاید و به گونه ای وضع فعلی را توجیه کنند. نکته شایان ذکر در بحث دسترسی گفتمانی در ایران رسانه تلویزیون است. در میان همه رسانه های نوشتاری، شنیداری و بصری که در ایران وجود دارد رسانه تلویزیون از قدرت ویژه ای برخوردار است. جامعه ایران علی رغم گسترش سطح سواد، از نرخ پائین مطالعه کتاب و مطبوعات برخوردار است و همین رویداد تعیین کننده قدرت بیشتر تلویزیون است. در حالی که در مطبوعات و کتاب دسترسی گفتمانی به صورت نیمه باز وجود دارد در تلویزیون ما تنها با یک گفتمان روبرو هستیم. در عین حال می دانیم که گروهی از مردم به تلویزیونهای ماهواره ای دسترسی دارند، تلویزیون داخلی بیش از 90 درصد بیننده دارد و برخی از برنامه های آنها رضایت بالای 80 درصد مردم را جلب می کند. همان طور که

گفته شد به دلایل مسائل سخت افزاری و فرهنگی تعداد مردمی که به روزنامه دسترسی دارند و از تلویزیون ماهواره ای و از اینترنت استفاده می‌کنند بسیار نادر است. در هر صورت دسترسی رسانه ای پر قدرتی چون تلویزیون در اختیار همه شهروندان قرار گرفته است اما همین تلویزیون خود عامل ایجاد کننده نابرابری گفتمانی در جامعه است. تلویزیون به نابرابری در دسترسی گفتمانی دامن می‌زند چرا که این رسانه به هیچ وجه در ایران رسانه ای متکثر نیست. در عوض رسانه های مکتوب که تا اندازه ای متکثرند و گفتمانهای متفاوت تری را منعکس می‌سازند در اختیار همه شهروندان قرار ندارند. در چنین شرائطی جامعه ایرانی دو قطب اطلاعاتی مختلف را تجربه می‌کند، قطب اطلاعاتی رسمی که به گفتمانی مشخص میدان می‌دهد و قطب اطلاعاتی غیررسمی و البته غالباً غیرقانونی (مانند شبکه های ماهواره ای) که گفتمانهای متکثرتری را مجال می‌دهد. چنین موقعیتی جامعه ایران را همواره به صورت نیمه باز نگاه داشته است و اطلاعات کلی را برای حیات جامعه جنبشی بدان بخشیده است. در چنین موقعیتی امکان مقاومت‌های گفتمانی و امکان تفسیرهای مختلف از جانب مردم را نمی‌توان به طور کلی رد کرد. ولی روند سیاسی جامعه ما نشان داده است که گفتمان طبقه حاکم تا کنون گفتمان حاکم نیز بوده است. در جامعه ای که نابرابری در دسترسی به گفتمانها وجود دارد مهمترین مسئله این خواهد بود که بدانیم نابرابری چگونه باز تولید می‌گردد. اگر قرار باشد که هژمونی موقعیت فرادستان را در جامعه به چالش بکشیم باید «سیستم توجیه» در جامعه را معلق بکنیم. برای تعلیق سیستم توجیه ضرورتاً باید به منابع مشروعیت بخش این سیستم توجه داشته باشیم. سیستم توجیه در بسیاری از جوامع و از جمله ایران تا اندازه زیادی تابع مولفه مذهب است. بنابراین برای تعلیق آن سیستم باید از تفسیر و فهم مذهبی شروع کرد. عملی که روشنفکران دینی به درستی آن را برای طبقات تحصیلکرده و متوسط انجام دادند اما این سیستم توجیه هنوز برای قشر وسیعی از مردم تاثیرگذار است امری که روشنفکران تاکنون نتوانسته اند از پس آن برآیند تاثیر گذاری بر بخش عظیمی از جماعت فرودستان با تحصیلات پائین و موقعیت اقتصادی نامطلوب است. همان طور که اشاره شد، مهم‌ترین سیستم توجیه در جامعه ما «سیستم توجیه مذهبی»³ است. در وضعیتی که

³ - سیستم توجیه مذهبی با مذهب یکی نیست. این مفهوم در واقع بدیلی برای مفهوم ایدئولوژی است. برای فرار از ابهام موجود در مفهوم ایدئولوژی در جامعه

مشروعیت دینی و حمایت مردمی مؤید یکدیگرند و از تداخل این دو، گروههای مسلط سودمی‌جویند، فعالیت‌های حزبی (جهت تغییر قواعد بازی) چندان نمی‌تواند اهداف مورد نظر خود را به پیش ببرد.⁴ تعلیق سیستم توجیه مذهبی همان‌کاری را انجام می‌دهد که گرامشی از واژگونی سیستم هژمونی حاکم انتظار داشت.

در چنین جامعه‌ای شرایط برای عمل جامعه جنبشی مهیاتر است. از این پس سخن ما درباب جنبش‌های اجتماعی درون جامعه نخواهد بود بلکه کلیت جامعه در اینجا خصیصه جنبشی خواهد یافت. چنین جامعه‌ای بخش اعظم نیروهای اجتماعی را باخود درگیر می‌سازد. به عبارتی جامعه جنبشی مرکب از جنبش‌های نیمه شکل یافته متفاوتی است که به جای تمییز و تفکیک از یکدیگر بصورت پیوندی و درهم متداخل کلیت جامعه را باخود درگیر ساخته‌اند. چنین موقعیتی اگر چه امکان فعالیت حزبی و سازمان دهی شده را مشکل ساخته است اما اساساً امکان سرکوب مقاومت را نیز ناممکن ساخته است. برای فهم، جامعه جنبشی را می‌توان دربرابر جامعه سازمانی⁵ در آمریکا و جامعه مدنی⁶ در اروپا قرار داد. جامعه آمریکا یک جامعه سازمانی است که احزاب و نهادهای سیاسی در آن به آسانی پا می‌گیرند و همچنین ظهور اعتراضات و سازماندهی اعتراضات در آن آسانتر وجود دارد. در چنین جامعه‌ای جنبش‌ها صرفاً بخشی از احزاب یا ادامه فعالیت‌های حزبی تصور می‌شوند. برخلاف جامعه سازمانی، جامعه جنبشی مسیر تحول و تکامل خود را از طریق تفکیک و تمایزپیش نمی‌برد و برخلاف جامعه مدنی اروپائی، بین قلمرو سیاسی و مدنی، عمومی و خصوصی مرزی قائل نیست، مرزها در اینجا سیال و کدر می‌شوند. جامعه جنبشی، جامعه سنتی هم نیست، چراکه در جامعه سنتی شالوده‌های تحکیم یافته‌ای مستقرند و از طریق کانال‌های تعریف شده، نیروهای تغییر عمل می‌کنند. جامعه جنبشی از طریق اختلاط نیروهای سنتی و مدرن عمل می‌کند، و البته بیشتر می‌توان آن را شکلی از جامعه مدرن محسوب کرد. جامعه‌ای مدرن از این لحاظ که نیروهای طبقات متوسط و جدید بدنه اصلی آن را شکل

ما از این مفهوم استفاده کردم. در عین حال این مفهوم محتوای ایدئولوژی فعال در شرایط فعلی را هم مشخص می‌سازد.

4 - باید توجه کنیم که ما در وضعیت پیش‌حزبی هستیم. در جوامع دموکراتیک، احزاب در متنی فعالیت می‌کنند که قواعد بازی دموکراتیک از پیش موجود است اما در جامعه ما "احزاب" برای تدوین قواعد و تشکیل موقعیت دموکراتیک فعالیت می‌کنند.

⁵ Organizational society

⁶ Civil Society

می‌دهند و در عین حال نیروهای سنتی تغییر نقش بارز و تعیین کننده‌ای در آن دارند. برخی از مهمترین مولفه‌های جامعه جنبشی بدین قرارند:

1. احزاب و نهادهای سیاسی مردمی در آن به آسانی پانمی گیرند و در صورت وجود فاقد استحکام هستند.
2. مواجهه دولت و مردم عمدتاً مستقیم و بی‌واسطه است. یعنی اینکه هم مردم دوست دارند با دولت رویارویی داشته باشند و دولت هم دوست دارد با مردم مستقیماً مرتبط باشد.
3. سازمان‌های مدرن به طور کلی در جامعه جنبشی قدرت ندارند. افرادند که در سازمان‌ها حکومت می‌کنند. به عبارت دیگر قواعد غیر شخصی⁷ سازمانی فاقد کارایی است و قواعد فردی و شخصی در سازمانها جاری است. از این رو، ظهور و سقوط سازمانها به ظهور و سقوط افراد وابسته است.
4. سنتهای فرهنگی (به خصوص آموزه های دینی) نقش نیرومندتری برای بسیج توده‌ها دارند و اهداف و مقاصد مدرن (آموزه های چونی دموکراسی و حقوق شهروندی) چندان برای بسیج توده‌ها کارآمد نیستند.
5. رسانه‌های عمومی نقش قوی‌تری دارند تا بولتن‌های و فراخوانهای حزبی. یعنی از طریق رسانه‌ها بیشتر می‌توان با بدنه جنبشی مرتبط شد.
6. مطالبات شهروندان بلند مدت‌اند، و همواره حل نشده باقی می‌مانند.
7. هرنوع فعالیتی به دولت جهت‌گیری شده است.
8. جامعه مدنی تسخیر شده است و در مواقعی نیز با جامعه مدنی ساختگی مواجه ایم و دولت می‌تواند هر لحظه حد و حدود جامعه مدنی را تعیین کند.
9. شبکه‌های شناور نامحسوس و شبکه‌های غیر رسمی اجتماعی نیرومندتر از شبکه‌های رسمی اجتماعی‌اند. در عین حال، شبکه‌های غیر دولتی بسیار شکننده‌اند، هر لحظه می‌توانند شکل بگیرند و بشکنند.
10. حل مسائل در مناقشات مهم مستلزم مداخله توده مردم (مثلاً از طریق انتخابات) است به جای مداخله احزاب و گروهها. بنابراین انتخابات ابزار مهمی برای خودبیان‌گرایی مردم است.

⁷ Impersonal

11. نماینده نیروهای مردم که به عرصه سیاست فرستاده می‌شوند با سرعت مشروعیت خود را از دست می‌دهند و به عناصر بی‌خاصیت تبدیل می‌شوند. اساساً باید گفت که در جامعه جنبشی ایرانی امید زندگی‌ها (محبوبیت آدمها، محبوبیت ایده‌ها، محبوبیت نظامهای سیاسی و...) پایین است.
12. در چنین جامعه‌ای مردم اساساً حوصله فعالیت سیاسی سازمان یافته را ندارند بلکه فعالیت‌ها بیشتر مقطعی است. در جامعه جنبشی مردم حاضر به صرف زمان مستمر در فعالیتی نیستند.
13. دولت بسیار نیرومند است و جامعه بسیار واکنشی و معترض.
14. دسترسی گفتمانی به لحاظ رسمی محدود ولی در عمل متکثر است (ماهواره و...).
15. جامعه قطعه قطعه شده است (زنان/ جوانان/ کارگران/ معلمان/ و...). اما مطالبات و ناراضی‌ها قطعه قطعه شده نیست. در واقع پوشش اعتراضی فراگیری وجود دارد که از این قابلیت برخوردار است که گاه و بیگاه بخشهای مختلف را در کنشی اعتراضی گرد هم آورد.

خصیصه‌هایی که برشمردیم خصیصه‌های جامعه‌ای بود که بدان جامعه جنبشی نام نهادیم، چنین جامعه‌ای در عین حال که همواره امکان تغییر را باز می‌گذارد نقاط ضعف خود را دارد. در جامعه جنبشی تغییرات از طریق مداخله مستقیم و گاه پیش‌بینی نشده مردم صورت می‌گیرد. چنین تغییراتی به دلیل شکل موجود جامعه جنبشی در ایران نه تنها نتایج سودمند و رو به جلویی را پدید نمی‌آورد بلکه ممکن است در برخی مواقع نیروهای اعتراضی علیه یکدیگر عمل کنند. همان‌طور که گفتیم شکل جامعه جنبشی ایرانی قطعه قطعه شده‌ی غیر ارگانیک است. شکل دیگری از جامعه جنبشی می‌تواند وجود داشته باشد که نام آن را جامعه جنبشی شبکه‌ای می‌نامیم. این شکل از جامعه جنبشی به نوع جامعه مدنی اروپایی نزدیک می‌شود. برای اینکه ما جامعه جنبشی را از این وضع نیمه گسسته و نیمه توده‌وار در بیاوریم باید تلاش کنیم نهادها و شبکه‌های اجتماعی مختلف به یکدیگر متصل گردند و «جامعه‌ای پیوسته» را شکل دهند. جامعه جنبشی شبکه‌ای جامعه‌ای است که در آن گروههای فرودست در قالب نهادهای غیردولتی فعالیت کنند و چنین نهادی نیز از طریق ارتباط

ماهنامه پژوهشي، سياسي، اجتماعي آيين، شماره 11 و 12،

اسفند 1386، صص 9-6

ارگانیکي با یکدیگر توان حفظ و بقاي خود را در برابر
هجمه‌هاي قدرت دارا باشند. حیطه نهادهاي عمومي محترم شمرده
شود و دولت نیز دیگر با کلیت جامعه برابر فرض نگردد.
این امکان برای جامعه جنبشی شبکه ای وجود خواهد داشت
که با فرویختن دیوارهای گفتمانی مسلط زمینه تغییرات
گسترده وسیع تری را فراهم آورد.